

تمدن و تفکر اسلامی در اندیشه عرفانی سیاسی امام خمینی(ره)

نعمت الله باوند

با توجه به موضوع بحث، خدمت عزیزان، مطالبی را ایراد می‌کنم و سعی می‌کنم که جغرافیای کلی تفکر و نقش و رسالت حضرت امام را در انقلاب اسلامی، جهان معاصر و آینده در حد بضاعت محدودی که دارم و وقت کم ترسیم کنم.

از این نظر محور اصلی من تبیین افکار و شخصیت و تأثیری که حضرت امام در جهان معاصر داشتند خواهد بود و این جغرافیا را در یک صورت کلی و به همین جهت مطالب را به اختصار و فهرست وار عرض خواهیم کرد. ببینید به طور کلی، جوهره تفکر و شخصیت حضرت امام که یکی از ثمراتش، تحقق حکومت اسلامی است، چیزی نیست جز در یک کلمه و آن عبارت از مجاهده بوده و این مجاهده ابعاد بسیار وسیعی داشته هم بعد فردی داشته، هم بعد اجتماعی داشته، هم تاریخی و هم جهانی و هم مابعدالطبیعی. من سعی می‌کنم این ابعاد را در ارتباط با هم و در اتصال با هم خدمت برادران عرض کنم. ببینید به عنوان یک مجاهد، حضرت امام و همه مومنین مکلفند مجاهده کنند ولی مجاهده و مبارزه با چه؟ مجاهده با شرک به منظور تحقق توحید، به همین جهت در ابتدا، یک مومن کامل، مجاهده اش در عرصه تفکر است و در ساحت تنهایی و آرامش یعنی اندیشه در اینکه آیا جهان خودبنیاد است یا خالق دارد. در این جاست که یک مجاهد و یک مسلمان متفکر متعادل سلیم النفس، متوجه خدایی هست این تفکر و درک در مرتبه نخست او را از شرک و از اینکه خدا را انکار کند، و یا شریکی برای او قرار دهد منزّه و مجرد می‌کند. در این جا عرصه، عرصه تفکر است. عرصه آرامش است و عرصه تعقل است، اما ما می‌بینیم که در همین مساله وقتی به کتابهای کلامی مراجعه کنیم. به کتب راجع به ملل و نحل اسلامی مراجعه کنیم، می‌بینیم چقدر اختلاف هست. در اینکه مثلاً آیا صفات خدا، زائد بر ذات است یا عین ذات است؟ صفات، عینیت با یکدیگر دارند یا ندارند. در ارتباط با انسان جبر حاکم است یا تفویض است؟ یا یک شق دیگر است؟ همین کتاب ملل و نحل شهرستانی را شما باز کنید. می‌بینید دقیقاً در قرون گذشته در اسلام صدها و شاید اگر جریانات کوچک را هم احصا کنید، بیش از هزار مکتب کوچک و بزرگ کلامی بوجود آمدند، که در واقع، تفرق و حیرت عظیمی در جهان اسلام بوجود آوردند و در عین حال که تخصصاً مباحثی را مطرح کرده اند ولی کلیتاً به تفکر خاص اسلام در کنار برخی خدمات صدمه زده اند. و این مساله هم علل تاریخی و هم عقیدتی دارد که بنده در این جا نمی‌توانم در موردش در حد توان علمی محدود خود بحث کنم، مگر در یک فرصتهای دیگر ولی باید از این مساله سریع رد بشوم پس در همین مرحله در همین عرصه اول مجاهده، ۹۹ درصد متکلمین به نحو کامل به حاق مطلب پس نبرده اند. یک درصد از متکلمین، و برخی فلاسفه و عرفای اسلامی که در واقع، یک تمسک بسیار قوی فکری به قرآن و عترت داشتند، توانستند حق مطلب را تحت تأثیر تعالیم قرآن وائمه، درک و تبیین کنند. اما بسیاری از متفکران با شدت و ضعف به فهم حاق حقیقت نائل نی‌آمدند. بنابراین در مرحله اول، سالک می‌فهمد خدا هست و بعد توحید در سه مرتبه اش را درک می‌کند. یعنی توحید ذاتی را، توحید صفاتی و توحید افعالی را.

وقتی که این سه مرتبه توحید را درک کرد. عقل و فهم او و علم او مجرد و منزّه از شرک می‌شود. اما آیا مجاهده در این جا تمام می‌شود؟ خیر. مجاهده بعد باید متوجه ساحت دیگری از وجود بشر بشود که ساحت عمل است. او که در حکمت نظری به حقیقت رسیده، در حکمت عملی هم باید متحقق به حقیقت توحید بشود. و دریابد که "لا موثر فی الوجود الا...".

در توحید افعالی حقیقت را در عرصه تفکر می‌فهمید، حالا باید در مرحله تحقق با اخلاص کامل به دنبال تفکر این جنبه از توحید نظری را در عرصه عمل و با ایجاد ویژگی اخلاص در خودش، در اعمالش و سکناش، متحقق کند و در این مرحله ۵ مرتبه برای

سالک وجود دارد؛ مرتبه اول، مرتبه ظاهر است که هفت عضو ش نباید گناه کند - من خودم را عرض کنم در همین مرحله، ما متوقف شده ایم - این پائین ترین مرتبه سلوک در عمل است. ما می بینیم که باید مسلمان واقعی غیبت مطلقا نکند. دروغ مطلقا نگوید. تملق نگوید. بزرگ نکند چیزی را. کوچک نکند چیزی را. به مقام صدق برسد. این مرتبه اول است. وقتی که مرتبه اول را و این حجاب اول را خرق کرد، به مرتبه دوم که باطن است می رسد که مرتبط با عالم ملکوت یا برزخ است. در این جا دیگر تنها ظواهر و اعمال و جوارح مسلمان نباید منزّه باشد، اینها منزّه شده. باید قدرت "خیال" کنترل بشود. یعنی طوری بشود که سالک، خیال، خود را تحت قدرت و تربیت خود در جهت عبودیت، در برابر ربوبیت حق تعالی قرار دهد.

می دانیم تحقق این مرتبه هم، چقدر مشکلات دارد تا کسی به حقیقت آن واصل شود. بعد به مرتبه سوم می رسد که مرتبط با عالم بالاتر از عالم برزخ است یعنی عالم جبروت است، مرتبه عقل است، قلب است. در این مرتبه حتی بعضی از چیزها نباید در قلب عارف خطور کند. البته می دانیم از نظر اسلام، اگر ما در قلبمان چیزی خلاف حق گذشت ولی در عمل اعمال نکردیم، خداوند می بخشد ما را، ولی برای یک ولی حتی خطورات و خاطراتی هم که در درونش و اعماق قلبش می گذرد باید کنترل بشود. آیا با تحقق کامل این مرتبه که در آن حتی شهوات بهشتی و عقلانی هم ترک می شود کار سلوک تمام می شود؟ خیر، بلکه بعد از آن نوبت مرتبه چهارم یعنی مرتبه تنزیه روح می رسد که ریشه در عالم لاهوت دارد و مرتبه بالاتر از عالم جبروت است. در آنجا باید ضمیرش و حتی ناخودآگاهش هم منزّه بشود از شرک، چنانکه حضرت امیر در میدان جنگ وقتی دشمن را زمین زد و او آب دهان به روی مبارک آن حضرت انداخت از کشتن او تا زمان فرو نشستن خشمش خودداری کرد و در اوج جنگ خودش را فریب نمی دهد که به بهانه جنگ و جهاد حتی دشمنی را بکشد بلکه بلافاصله بصیرت پیدا می کند و تذکر پیدا می کند و حق را از باطل تشخیص می دهد. تا او را صرفا برای خدا بکشد و نه آمیخته با خشم و نفسانیتش یعنی در باطن و ناخودآگاه خود و در صحنه های سخت جنگ حق را از باطل و نفسانیت بخوبی تمیز می دهد. بسیاری از اولیاء در این موارد یک حالت سکنه در سلوک پیدا می کنند ولی عارف کامل، ناخودآگاه و ضمیر و روحش هم باید تطهیر بشود از شرک. حال آیا سلوک تمام می شود؟ نه، هنوز یک مرتبه دیگر هست و آن مرتبه سر است مرتبه سر، مقامی است که پرتو ذات الهی در آن تجلی کرده و انسان را به وجود آورده زیرا انسان از نظر اسلام بعنوان یک موجود غیر مادی سری است غیبی و یک بهره ای است و نفخه ای از پرتو ذات خداوندی.

زیرا در نهایت ما پرتوی از وجود خدا هستیم. و در آن مرتبه عارف کامل باید به نحو کامل فانی در پرتو ذات الهی گردد به جایی برسد که اصلا خودی باقی نماند و جز حق هیچ چیز را از جمله خودش را نبیند. حضرت علی (ع) می فرماید: "من نمی بینم هیچ چیز را مگر آنکه قبلش و بعدش و در آن چیز خدا را می بینم." دو مرحله دیگر بعد از این هست، اول مقام فنای از فناست و دوم مقام بقا بالله و مقام ولایت که بدنالش خلافت انسان کامل است که مظهر ربوبیت حق گردیده و تنزل پیدا می کند در قوس نزولی و همه عوالم هستی از این ماده غیبیه که فانی در خداست بوجود می آید زیرا او متجلی و متحقق به حقیقت صفات حق تعالی گردیده است البته این خلافت بدون سیر تدریجی در ساحت مقدس حضرات معصومین تقرر می یابد اما هستند برخی از کمل اولیاء که به مراتبی از این مراتب عالی عرفانی با دستگیری حضرات معصومین نائل می گردند که قطعا امام خمینی (ره) یکی از آنها و بلکه در عصر ما سرآمد تمامی اولیای الهی و نایب کامل حضرت بقیه الله است. البته همه اینها قابل بحث است اینطور نیست که من تعبدا عرض می کنم بلکه این حقائق با عرفان نظری و با فلسفه و حکمت اسلامی قابل تبیین است در هر صورت این پنج طور و این پنج ساحت سلوک را هم عارف طی می کند و وقتی طی کرد به حقیقت واصل شد، آیا تکلیف اوتمام می شود؟ خیر. او که فکرش را منزّه کرده از شرک، عمل را هم منزّه کرده و وجودش را هم فانی کرده در پرتو ذات الهی. با احساس تکلیفی الهی متوجه ساحت دیگری و خارج از

وجود خود می شود و آن خانواده است. هر چند او اخلاق فردی، سلوک فردی و قبل از آنها تفکر خود را تطهیر از شرک کرده اما باید به تطهیر خانواده نیز بپردازد آیاتی در قرآن کریم هست که هر مومنی خانواده خود را باید مورد تربیت و مراقبت قرار دهد حال آیا وظیفه و تکلیف عارف در این مرحله تمام می شود؟ خیر. بعد از خانواده عرصه سلوک عارف جامعه است. در این مرحله عارف که قبلاً شیطان را از ساحت تفکر و عمل و خانواده رانده بود باید از عرصه جامعه اخراج نماید. در اینجا است که عارف مواجه با یک موانعی می شود که در طول تاریخ بوده و آن حاکمیت طاغوت است و اینجا است که عارف تبدیل به مجاهد فی سبیل الله می شود. و موظف است علاوه بر خودش دیگران را هم از شرک و غیر حق تطهیر کند. چون او ولی است او قیم است جانشین امام معصوم است. مکلف و موظف و متعهد است که جامعه را همه از شرک و ظلم و فساد پاک کند. اینها جمله به جمله در آثار حضرت امام تبیین شده است معظم له می فرماید: که مومن نمی تواند تحمل کند که طاغوت حاکم بشود و شرایط برای رشد انسانها فراهم نشود. باید انقلاب کند اینجا است که بالاترین مرحله سلوک که در واقع مبارزه با طاغوت و تحقق انقلاب و تشکیل حکومت است تحقق می یابد این وظیفه ای است که اسلام در پیش روی عارف کامل نهاده، در طول قرون در این هزار سال گذشته عرفاء، موفق نشدند، چنین کار عظیمی نمایند، آن قوت روحی آن قوت قلبی و آن سر وجودی را نداشته و یا ماذون نبودند که به این جامعیت به اسلام توجه کنند. وقتی که این جامعیت باشد اسلام به حالت تعادل می رسد. کلیتش مطرح می شود. یعنی هم عوالم ناسوت و هم عوالم لاهوت در ارتباط با هم مطرح می شوند. در واقع ارتباط بین لاهوت و ناسوت به تشکیل حکومت منجر می شود زیرا حکومت در اسلام جامع بین دیانت و سیاست است، در این صورت معنویت و مادیت در ارتباط با هم قرار می گیرد و اسلام بصورت کامل آن طرح و متحقق می شود. در طول تاریخ بعد از حضرت امیر و امام حسن علیهما السلام اسلام تجزیه شد. بعد معنویت رسید به ائمه و بعد مادی و سیاسی آن به خلق و سلاطین جور. به همین جهت می بینیم که در عرصه فهم اسلام نیز فرق و فرقه های کلامی گوناگون و متعارض پدید آمدند و علوم اسلامی هم که در ساحت معنویت مطرح بوده تجزیه شد. فقیه فیلسوف را تکفیر کرد. فیلسوف، فقیه را تمسخر کرد. عارف هر دو را گمراه دانست. یعنی نه تنها دو بعد مادی و معنوی، ناسوتی و ملکوتی اسلام تجزیه شد. حتی در آن بعد معنویت هم علوم را می بینیم که دستخوش گسستگی می شود. چون اکثر متفکران اسلامی به میزان توجه نکردند و آن چیزی نبود جز قرآن و عترت و آن گروه از متفکران خصوصاً برخی فقهاء فلاسفه و عرفای اسلامی که توانستند این تمسک را پیدا کنند از این تجزیه که در نتیجه عدم فعلیت تاریخی نظام ولایت در زمان ائمه بوجود آمد به حاق اسلام رسیدند در واقع علت العلل همه گرفتاریهای ما از آنجا شروع شد. در اینجا حضرت امام با تمسک به قرآن و عترت اسلام را در کلیتش مطرح کردند وارد جامعه شدند و مبارزه کردند و تشکیل حکومت دادند وقتی که تشکیل حکومت دادند دین و یاست یکی شد و اسلام بصورت کاملش طرح شد. زیرا اسلام و امت وسط احتیاج دارد که مکتبش را بطور جامع و کلی و واحد و عام طرح کند نه دینی تجزیه شده و فردی و این لازمه اش اعتقاد به اصل امامت است بدنبال نبوت و بعد از امامت هم ولایت فقیه است. در واقع ولی فقیه می خواهد دین حاکم شود بر سرنوشت مسلمین و بلکه جهان بشری در طول تاریخ در زمان خود حضرت پیامبر اکرم (ص) همین وضع را می بینیم. ایشان در ابتدا در غار حراء بودند و تفکر می کردند. در ساحت تفکر به حاق مطلب رسیدند بعد وارد جامعه شدند و وارد عرصه سیاست شدند. به همین جهت می بینیم که اسلام در واقع از نظر آن حضرت غار حراء است به اضافه میدانهای جنگ خندق و حنین خون است بعلاوه شمشیر. با شمشیر موانع بیرون را از بین می برد و با تفکر موانع درون را از بین می برد. به همین جهت دین حالت متعادل و جامعیت داشته در زمان حضرت. در زمان حضرت امیر و امام حسن هم چنین بود اما در زمان ائمه دیگر نظام ولایت فعلیت تاریخی پیدا نکرد و بعد از ائمه علیهم السلام اسلام اسلامی است محدود و در این اواخر اسلام فردی که همان اسلام آمریکایی است که حضرت امام می گویند. در پایان بحث به این نکته برمی

گردد. اما این مطلب را ما می توانیم به زبان دیگری نیز بازگویی کنیم. ببینید ما در حکمت اسلامی یک بحثی داریم بنام بحث علت. البته این مبحث برای آنهاييکه در فلسفه تخصصا مطالعه ندارند یک مقداری مشکل است - فلاسفه در این مورد می گویند علت احتیاج معلول به علت چیست؟ یعنی مناط احتیاج معلول به علت چیست؟ در پاسخ برخی اندیشمندان حدوث موجودات را دلیل دانسته و بعضی دیگر امکان وجودی آنها را در نهایت برخی از فلاسفه و خصوصا ملاصدرا به حاق مطلب که در قرآن هست می رسند. و آن این است که مناط و علت نیاز معلول به علت وجود و نحوه وجود موجودات می باشد به همین خاطر معلول به تمام ذات نیاز به علت دارد نه در بعضی از ابعاد ذاتش یعنی نه به جزئی از ذاتش بلکه در تمام مراتب و مراحل وجودش نیاز دارد به علت یا خدا.

پس معلول چیزی نیست در ارتباط با علت بلکه عین ارتباط با علت است. عین ربط با علت است. اگر علت نباشد معلول یک آن دوام نمی یابد و نابود می شود و اصلا معلول، چیزی جز شانی از شئون وجود علت نیست زیرا معلول پرتوی است از وجود علت. این بحثی بوده بسیار دامنه دار. ولی بنده یک جا مصاحبه ای داشتم از همین استدلال استفاده کردم گفتم اگر ما به حکمت اسلامی اعتقاد داریم بر اساس اصل علت که مبتنی است بر اصل اصالت وجود چرا نباید وجود حکومت اسلامی را از این اصل شریف استنتاج کنیم به عبارت دیگر ما تنها آیا در زمان خلقت خودمان به خدا نیاز داریم و بعد دیگر نیاز به او نداریم. این تلقی اسلامی از علت می گوید نه. در تمام مراتب وجود ما نیاز به علت داریم زیرا اگر یک آن علت و خدا فیضش را در ارتباط با ما بر دارد مابکلی نابود می شویم. حتی بعد از خلقت. بنابراین ما هم در حدوث و هم در بقا نیاز به خدا یا علت داریم. یعنی در همه ساحات وجود از جمله ساحت وجود فردی، خانوادگی، اجتماعی، تاریخی و جهانی. پس خدا در تمام مراتب رب ماست. این ربوبیت خدا اگر تجلی پیدا بکند در ساحت اجتماعی وجود بشر چیزی نیست و حاصلی ندارد جز یگانگی دین و سیاست. یعنی تحقق پیوند دین و سیاست تحقق توحید در عرصه ربوبیت است. اگر ما معتقد نباشیم که دین و سیاست ارتباط با یکدیگر دارند مشرکیم. یعنی منکریم و مخالفیم که خدا دخالت کند در ساحت جامعه و سیاست. و اگر این دخالت را خدا نکند چه کسی می کند طاغوت می کند. اسلامی که طاغوت را بپذیرد در عرصه زندگی اجتماعی همانی است که حضرت امام می فرماید. یعنی اسلام آمریکایی است. اسلام ناب اعتقاد به توحید دارد و تحقق توحید در همه ساحات وجود بشر از جمله جامعه و سیاست نه فقط در ابعاد فردی. متأسفانه یک آفتی پیدا شده بعد از انقلاب و البته ریشه تاریخی و فکری نیز دارد و من در خاتمه اشاره می کنم در دانشگاههای ما هم رخنه کرده و آن این که برخی از اندیشمندان بین دین و سیاست تعارض می بیند. می گویند دین یک مساله اعتقادی است و برای مراکز دینی است و ربطی به جامعه و سیاست ندارد. در حالتی که من تعجب می کنم. شما که کتاب فلسفه درس می دهید کتاب فلسفه چاپ می کنید بحث علت را می خوانید و می فهمید چطور نمی توانید استنتاج کنید نظام ولایت را. از این اصل بسیار شریف و نورانی در واقع ما از اندیشه حکمت خالده است که می توانیم مباحث سیاسی و اجتماعی را استنتاج کنیم. اما در اینجا متأسفانه می بینیم که بعضی ها معتقدند که خدا هست. خالق هم هست و در همه مراحل هم ما باید عبادت و نمازمان را بخوانیم. اما اگر هر نوع نظام غیر اسلامی حاکم بر جامعه مسلمین گردد تفاوتی برایشان ندارد. این شرک است. بنابراین یک ولی، تشکیل حکومت توحید را در سرتاسر جامعه متحقق می کند. حال با تحقق توحید در عرصه جامعه وظیفه ولی خاتمه می یابد؟ خیر در اینجا ولی باید عدول کند از جامعه، امت اسلام و بلکه جهان بشری را از لوٹ وجود شیطان پاک کند زیرا ولی موظف است با شیطان در همه عرصه ها مبارزه کند این حرفها ممکن است برای بعضی ها افسانه باشد. ولی برای یک مسلمان معتقد و متفکر جز بدیهیات است. که نمی شود آنرا انکار کرد ولو اینکه در تحقق آن به شهادت برسد زیرا چاره ای نیست جز ادای این وظیفه مقدس. امام حسین (ع) به خاک و خون غلتید. چاره ای نبود و چون اصل علت را پذیرفته بود. زیرا توحید و توحید در ربوبیت را پذیرفته بود. هیچ واهمه ای هم نداشت که به شهادت برسد. در انقلاب اسلامی هم

همینطور است و خیلی ها نمی توانند به این مرحله برسند عافیت طلبی و راحت طلبی می کنند و منکر ارتباط سیاست با دیانت می باشند. خوب در اینجا است که حضرت امام می فرمایند "تا بانگ لاله الا الله و محمد رسول الله بر جهان طنین نیفکند مبارزه هست و تا مبارزه هست ما هستیم" جای دیگری می فرمایند "کشور اسلامی همه اش باید نظامی باشد" این یک برداشت کاملاً علمی از اسلام است این تنها یک برداشت ایدئولوژیک به معنی خاص که روشنفکرهای امروز آنرا تحقیر می کنند نیست. استنتاج از برخی اصول حکمت لازمه اش این است که حکومت اسلامی تشکیل و بعد مبارزه کند. این مبارزه هم گسترده و وسیع است و بنابراین یک ولی و یک عارف مسلمان و یک سالک در واقع متعهد است که نخست ساحت تفکر را از شرک پاک کند و بعد ساحت عمل فردی، خانوادگی اجتماعی سیاسی و بعد اگر می تواند جهان انسانی را زیرا توحید در ربوبیت مبنای تفکر او قرار گرفته است. به این صورت توحید در تمام صحنه های هستی توسط انسان کامل و معتقدان به او تحقق پیدا می کند. و در اینجا است که تکلیف انسان تا مقدار زیادی روشن می شود و می توان فهمید که آیا به وظایفش عمل کرده است؟ حضرت امام (ره) در ارتباط با جامعه اسلامی همچنانکه اشاره کردم اعتقاد به تحقق توحید در همه ساحات وجود داشت و در حد توانشان هم این کار را کردند و موجی ایجاد کردند که این موج سبب شد یک سناتور سابق فرانسوی بنام روزه گارودی از سران اسبق حزب کمونیست آمده بود سخنرانی کرد در ایران و بنده رفتم پای سخنرانی ایشان. ایشان جمله ای گفت. این غریبه ها بعضی هاشون وقتی توجه به دین می کنند واقعا توجهشان و دیدشان خیلی جامع است. می گفت انقلاب اسلامی و ظهور انقلاب اسلامی آغاز تاریخ آینده بشر است (پایانش هم حضرت مهدی (ع) است) یعنی در واقع خاتم عصر جدید حضرت امام است. اینها شعار نیست بلکه قابل بحث فلسفی و سیاسی و اجتماعی است که متأسفانه در جامعه ما به نحو شعاری با آن برخورد می کنند از اینرو جنبه های استدلالی نظام ولایت کاملاً مظلوم است خصوصاً در عرصه دانشگاهها که تهاجم فرهنگی این حقایق را هدف قرار داده با حملات فرهنگی و عقیدتی.

متأسفانه بخشی از فرهنگیان جامعه ما توجه کافی به جنبه های استدلالی مبانی فکری حضرت امام ندارند. در واقع حضرت امام برای مسلمانان منادی توحید بوده اند در تمام عرصه ها و به همین خاطر معتقد بوده اند به دو اصل که تفکر تشیع و حکمت و عرفان نظری اسلام هم از نظر معرفت شناسی و فلسفی مبتنی بر این دو اصل است در ساحت تفکر اعتقاد به تطابق عقل با وحی یا اعتقاد به ارتباط هماهنگ انسان با خدا، عالم ناسوت با ملکوت و در صحنه عمل اصل شریف یگانگی دین و سیاست. یعنی ارتباط و تاثیرپذیری کامل دو عرصه جامعه و سیاست از جهان غیب که حاصل آن حکومت دینی می باشد. این پیام ایشان بوده و لازمه این مهم این بوده که حکومت اسلامی تشکیل شود و لازمه اش هم این است که در حیطه جهانی اسلام رسالتی را ایفا کند که این را هم ایفا کرده تا حدودی و در آینده نیز خواهد کرد. اما در اینجا حضرت امام یک رسالت دیگری برای غیر مسلمانان داشتند که بسیار مهم است و به آن هم توجه کافی نمی شود و آن نفی سلطه است. نفی سلطه ضرورتی نیاز جهان امروز است. می دانید که جهان امروز دنیای تکنولوژی پیچیده است می دانیم مساله تکنولوژی در عصر ارتباطات در عرصه تفکر مسائلی رامطرح کرده. وسایل ارتباطی و شبکه های ارتباطی بسیار مدرن جهان را به هم پیوند داده و دهکده کوچک و واحد جهانی را دارد تشکیل می دهد. پیمانهای نظیر پیمان گات هم بسته می شود. و جهان وارد اتحاد اقتصادی جهانی می شوند. اما در این جهانی که همه اجزاء و کشورها با هم ارتباط دارند دیگر سلطه از سوی کشورهای غربی چه معنایی دارد در حالیکه اگر در ژاپن یک اتفاق بیفتد فلان کشور در اروپا هم صدمه می بیند یا در آفریقا ممکن است نظامی سرنگون شود پس در جهانی که همه چیز ارتباط متقابل با هم دارند آیا مساله سلطه یک تفکر ارتجاعی و غیر واقع بینانه و غیر علمی و غیر مترقی نیست؟ حضرت امام در جهان معاصر، و از ۱۸ سال قبل ایران اسلامی، تنها کشوری بوده که در مقابل بزرگترین عامل سلطه که آمریکا و شوروی و جهان غرب باشد ایستاد و ۱۸ سال انقلاب اسلامی مقاومت

کرد. از جمله تحمل جنگ تحمیلی بر اثر مقاومتی که ما کردیم هم اکنون این زمزمه در جهان پیچیده که دیگر عمر سلطه سیاسی پایان رسیده به صورتی که برخی دولتمردان جهان می گویند چه ضرورتی دارد آمریکا از آن سر دنیا تکلیف برای ما تعیین کند. چه ضرورتی دارد که آمریکا خط مشی اقتصادی و سیاسی ما را باید تایید کند. هم اکنون روسیه هم این را می گوید در آسیای جنوب شرقی نیز زمزمه می شود که دیگر معنا ندارد و در عصر ارتباطات سلطه استثمار ملتها به صورتی که هم اکنون بحثهای مثل بحث پلورالیسم اعتقادی و سیاسی مطرح است در دنیا که در واقع آن سلطه و وحدت گرایی تحمیلی و استعماری باید دیگر از بین برود و تنوع اعتقادی و سیاسی باید بر جهان حاکم شود. لازمه همه اینها حفظ حقوق مادی و معنوی. همه ملتهای جهان است یعنی حفظ و تحقق و رعایت حقوق کشورها و این مخالفت جدی با سلطه دارد و دفاع از تر نفی سلطه در سراسر جهان است. در چنین شرایط جهانی در قرن معاصر تنها کشوری که وابسته به هیچ قدرتی نمی باشد ما سراغ نداریم جز کشور اسلامی ایران به رهبری حضرت امام (ره). تنها قدرتی که در برابر همه سلطه ها ایستاد و منادی آزادی برای تمام بشریت شد به همین خاطر حضرت امام نقش بسیار موقر و جهانی در عصر حاضر را متکفل شدند در جهت نفی سلطه و رعایت حقیقی حقوق ملتها و کشورها خصوصا کشورهای دربند سلطه جهان غرب. الان قدرت آمریکا در حال افول است و دیگر امکان ندارد جهان یک قطبی یا دو قطبی گردد. صرف نظر از نوع مذهب و اعتقاد حضرت امام ایستادند و پیام آزادی را به همه جهان دادند و دنیای موقر امروز از این جهت مدیون حضرت امام (ره) است. حضرت امام (ره) این نیاز معاصر و موقر عالم را درک کردند. اینکه حقوق ملتها را باید به رسمیت شناخت و باید تفاهم باشد تا در نتیجه تفاهم ارتباط باشد زیرا ارتباط با تشنج سازگار نیست و اگر تفاهم نباشد ارتباط در جهان پیچیده کنونی مخدوش می گردد و بحران بوجود می آید. بحران سیاسی، بحران اقتصادی، بحران فکری، از اینرو جهان امروز احتیاج به تفاهم دارد. لازمه تفاهم هم رعایت حقیقی حقوق ملتها و انسانهاست و همه اینها با نفی سلطه سازگار است و حضرت امام منادی نفی سلطه بودند و از این نظر نسبت به بشریت حق بسیار بسیار زیادی دارند. نکته آخری که عرض می کنم این است که حضرت امام این عطیه را و این هدیه الهی را برای امت اسلام آوردند که توانستند طاغوت را در عرصه حاکمیت سرنگون کنند و اسلام را در ایران متحقق کنند و کشورهای اسلامی هم تحت تأثیرش قرار گرفته اند به نحوی که نوعی بیداری معنوی و سیاسی در سطح جهان اسلام در حال نضج است در اینجا اگر درست دقت کنیم می بینیم که بعد از حضرت امام و بعد از جنگ تحمیلی و در شرایط فعلی زمزمه هایی شنیده می شود و یک تهاجم گسترده خارجی و داخلی در جریان است و اندیشه حکومت دینی را دارند زیر سوال می برند و در اینجا معتقدانی هم دارند که من اسم نمی برم ولی چون به مباحث جدید علاقه مند آثار و اکثر کتابهای آنها را می خوانم. در شرایط کنونی بسیاری از شخصیتهای در خارج از کشور و در داخل که مخالف نظام اسلامی هستند دارند به صورت سیستماتیک اندیشه جدایی دین از سیاست و تقابل دین و دنیا و علم را به صورت گسترده در عرصه فرهنگ و برخی مراکز فکری و دانشگاهی تبلیغ می کنند آن هم با یک سلسله مطالب حسی، تجربی و متأثر از فرهنگ مادی و "پوزیتیویستی" غرب نظیر برخی استدلالات شبه علمی مارکسیستها در گذشته که چون خدا قابل دیدن و شنیدن و تجربه حسی نیست وجود ندارد یا اگر دارد ارتباط زنده و مستقیم با ما ندارد و بلکه وحی الهی نیز به انبیاء محدود و بلکه آمیخته با مقداری حقایق غیر علمی است اینها با یک منطق فریبنده و مادی که برخی از مبانی آن در شرایط کنونی غرب منسوخ شده به نوعی عوام فریبی شبه علمی می پردازند نظیر نظریه قبض و بسط و یا تحول معرفت دینی و یا مکاتبی چون هوموتیک و اگزستانس را طرح کنند. و قرآن و سنت را می خواهند بر اساس آن تفسیر کنند. همه اینها معتقد به یک قدر مشترکی هستند و آن این است که بشر قادر نیست محتوای وحی و دین را درک کند چون مطلب درک نمی شود بنابراین یک نوع آزادی در فهم دین وجود دارد از اینرو در عرصه عمل و سیاست نیز هیچ حکومت دینی نمی تواند دستورالعمل برای مومنین صادر کند

از اینرو حکومت مبتنی بر امر و نهی و ولایت نظامی ایدئولوژیک واستبدادی است و باید چنین نظامی را نابود ساخت تا بجای آن نظامی سکولار و مبتنی بر آزادی غربی مستقر گردد. این تفکر الان اشاعه پیدا کرده متأسفانه دامنه آن هم وسیع شده است و در سطح دانشگاهها و مراکز فرهنگی نفوذ کرده است چون ساده فهم است و ظاهراً تجربی و شبه علمی در حالی که این نظرات الحادی و شبه دینی است و از این طرف ما موفق نشدیم تئوری حضرت امام را کاملاً تبیین کنیم ولی وجود دارد این تئوری بسیار عمیق زیرا اگر بعضی از اصول حکمت اسلامی را تبیین کنیم دانه دانه مسائل اجتماعی و سیاسی از آن بیرون می آید که این رسالتی است بر عهده متفکران اصیل و متعهد امت حزب الله که بعد از جنگ تحمیلی بجای جنگ نظامی جهادی فرهنگی کنند اما این جهاد فکری احتیاج به آرامش دارد نه فقط به شعار احتیاج به خلوت و تفکر دارد. این تفکر یک جهاد بسیار عظیم است که الان طی هشت سال و خصوصاً از این به بعد وظیفه ای است بر هر کسی که با کتاب و قلم سر و کار دارد. اگر ما حوصله کنیم از همین اسفار ملاحظه بسیاری از حقایق اجتماعی و سیاسی قابل استنتاج است. متأسفانه چنین کاری هنوز صورت نگرفته است و می بینیم که در حوزه ها و دانشگاهها یک انقطاع فکری میان فلسفه و حکومت و سیاست حاکم شده است. مثلاً کتاب اسفار درس داده می شود توسط برخی اساتید بسیار بزرگوار متبحر بعد سوال می شود که این اسفار چه نسبتی با زندگی دارد؟ چه نسبتی با جامعه دارد چه نسبتی با تاریخ دارد چه نسبتی با علم دارد. متأسفانه آنها پاسخی در این موارد ندارند اما مگر جامعه بخشی از هستی نیست؟ مگر اقتصاد بخشی از هستی نیست؟ مگر سیاست بخشی از هستی نیست، مگر هنر و تعلیم و تربیت بخشی از هستی نیست؟ مگر کوچه و بازار بخشی از هستی نیست؟ نسبت اسفار و مباحث عقلی اسلام با این عرصه ها چیست؟ اگر ما این خلا را پر نکنیم آنها می آیند و مثلاً تفکری تجربی که در غرب دچار بحران و مورد تردید است را به عنوان آخرین دست آوردهای علمی تبلیغ می کنند آن هم با آن فلسفه علم، هنر، سیاست، اقتصاد و تاریخ بسیار فریبنده آن در حالی که در غرب بحرانهای عمیقی در فلسفه علم است. شما نظرات مطرح در فلسفه علم را بخوانید. علم ابداً آن حالت قرن نوزدهمی خودش را ندارد و حتی به جایی رسیده است که برخی متفکران افراطی می گویند که بین جادو و علم هیچ تفاوتی وجود ندارد و یا برخی فلاسفه نحله تحلیلی نظیر "کواپن" اعلام می کند و مقاله معروفی دارد و در آن می گوید ما نمی توانیم قوانین علمی را مطلق کنیم و بگوییم اعتبار عینی دارند بلکه تماماً ذهنی و اعتباری می باشند. اما غریبزدگان جامعه ما آمده اند برخی مباحث فکری متعلق به صد سال گذشته تفکر غرب را کاملاً مطلق و معتبر اعلام نموده و آنها را به عنوان حقایق علمی مبنا قرار داده اند و از دل آنها یک هستی شناسی اجتماعی شبه علمی و بی اساس را ارائه می دهند. در عصر جدید و در میان متفکران اومانیست، فلسفه و متافیزیک غربی تنزل پیدا کرده و با جهان فیزیک ارتباط پیدا نموده. از اینرو میان تاریخ و تفکر ارتباط نزدیک حاصل شد. ثمرات ارتباط تفکر با تاریخ منجر به وقوع انقلابات عظیم فکری و علمی و سیاسی در غرب گردید. نظیر (انقلاب صنعتی)، انقلاب کبیر فرانسه، آمریکا و انگلیس. در طول قرون نوزده این انقلاب ها به اشکال دیگری تکرار و موجب شکوفائی بیشتر غرب گردید. همه اینها نتیجه این طرز تفکر صحیح بود که هستی شناسی ارتباط نزدیک با مسایل سیاسی، تاریخی و اجتماعی دارد هر چند موضوع علم، فلسفه موجود بما هو موجود است ولی بالاخره جهان مادی و تاریخی نیز، از آن جهت که تجلی هستی می باشند به نوعی ارتباط با فلسفه دارند این نکته کاملاً درست است؛ هر چند اصول فلسفی جهان غرب در عصر جدید که مبنای پیوند میان حقایق ذهنی و مسائل تاریخی گشت اصولی متناقض می باشد و از این روست که جهان غرب علیرغم برخی پیشرفتهای بزرگ در قرن حاضر به بحران رسیده است. و ما برای پرهیز از این اشتباه باید بدانیم که قرآن کریم معتقد است میان هر چیز با همه چیز یک ارتباط زنده علمی و وجودی، وجود دارد و به این جهت در شان خود می فرماید "تبیانا لکل شی" از اینرو ما باید با توجه به مقتضیات عصر جدید قرآن کریم را به استنطاق علمی درآوریم و پاسخ مورد نیاز خود را از آن منبع شریف و

مفسران کامل آن یعنی عترت دریافت کنیم. از نظر قرآن و عترت پاک پیامبر همه عالم هستی مملو از علم است آن هم علمی که حالت تجریدی و انتزاعی و میان تهی ندارد. ذره ذره عالم متعلق علم وجودیست نه ذهنی و بلکه خود، عین تحقق علم وجودی و ربوبی است و متعلق علم وجودی ولی و عارف و متفکر کامل است. با توجه به این حائق در واقع با انقلاب اسلامی چه اتفاقی افتاد و پیام فرهنگی چنین انقلاب عظیم چیست انقلاب اسلامی اعلام داشت میان جهان غیب و سرنوشت بشر در جهان ارتباط تنگاتنگی هست از اینرو حضرت امام خمینی (ره) قائل به رابطه علمی و غیبی میان دین و جامعه و سیاست می باشند. اما این رابطه باید تبیین شود. آن هم به نحو کامل کاری که متأسفانه بسیار کند پیش می رود. دانشگاههای ما الان حالت فلج شدگی دارند ولی برخی مخالفین نظام ولایت، هستی شناسی پوپر (البته لفظ هستی شناسی را در ارتباط با پوپر با مسامحه مطرح می کنم) را با استفاده از جامعه شناسی باز او به عنوان مکتبی جامع مبنای تفسیر خود از اسلام و نظام دینی قرار می دهند و با نوعی منطق متناقض و سراسر گزینشی و حتی الحادی با ظاهری دینی به نفی تمامی اصول اساسی اسلام مبادرت می ورزند و تدریجا گروه کثیری از جوانان را به گمراهی می کشانند از اینرو در این مقطع حساس از تاریخ انقلاب می بایست مراکز فرهنگی کشورمان بیش از پیش با احساس تعهدی همراه با تفکر و به نحوی آکادمیک و دانشگاهی به تبیین نظرات بنیادین حضرت امام هم در ارتباط با جامعه و امت اسلام و هم وضعیت فکری و سیاسی جهان معاصر مبادرت ورزند تا در آینده امت اسلامی به نحو کامل دارای مکاتب و فلسفه های گوناگون در همه عرصه های علوم اجتماعی و انسانی و پیوند آنها با مبادی هستی شناسی اسلامی گردد تا علیرغم دستاوردهای عظیم فکری و تاریخی و جهانی انقلاب اسلامی خلاء موجود فرهنگی کنونی را جبران و آنرا پر نماییم تا مجال ظهور و نفوذ افکار اعوجاجی و وابسته به جهان غرب از سوی برخی مدعیان دروغین اندیشه تحول معرفت دینی که هم اکنون صورتی سیاسی و وابسته به برخی قدرتهای غربی یافته است از میان رود همچنانکه امام خمینی خود در این مورد می فرماید:

"خودتان را برای یک مبارزه فکری و عملی بزرگ تا تحقق اهداف عالی انقلاب اسلامی آماده نمائید."

و این امر بزرگ صورت نمی پذیرد مگر با همت برخی متفکران ارجمند و متعهد فرهنگی و دانشگاهی و در راس آنان طلاب و علمای دلسوخته و وابسته به اندیشه های ناب آن امام عظیم الشان تا برای همیشه برخی ریشه های فریبنده اما سست و وابسته که بفرموده آن بزرگ معتقد به اسلام آمریکائی هستند و در شرایط کنونی سعی در نابودی نظام ولایت و یا جداسازی دین از عرصه سیاست و جامعه دارند و از این جهت مورد حمایت فکری و سیاسی قدرتهای ضد اسلامی غربی می باشند برای همیشه در جامعه بزرگ اسلامی در این سرزمین و بلکه امت اسلام نابود گردد. در پایان سخن یاد آن رهبر و قائد عظیم الشان حضرت امام خمینی (قدس سره الشریف) و همه شهدای انقلاب اسلامی خصوصا سپاهی را گرمی می داریم و امیدواریم که با توفیق الهی رهرو راه آن بزرگوار باشیم.